

بی قرار و مسل

خاطرات اخلاقی و عرفانی

شهید رضا سلیمانی ابهری

(شهید شاخص قشر دانش آموزی در سال تحصیلی ۹۴-۹۵)

سرشناسه: اکبری قزوینی، عبدالمجید، ۱۳۴۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: بی قرار وصل: خاطرات شهید رضا سلیمانی ابهری / پدیدآورنده عبدالمجید اکبری قزوینی؛
 مشخصات نشر: زنجان: غواص، ۱۳۹۳
 مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص: مصور.
 شابک: ۷۰۰۰۰ ریال: ۴-۷-۹۵۲۵۴-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 عنوان دیگر: زندگی نامه و خاطرات شهید رضا سلیمانی شهید شاخص کشوری.
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ -- شهیدان -- خاطرات
 شناسه افزوده: مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه انصار المهدی استان زنجان
 سازمان بسیج دانش آموزی
 رده بندی کنگره: ۸۱۳۹۵ الف ۸۳۳ س / DSR ۱۶۲۶
 رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۱۲۰۰۹



پدیدآورنده: عبدالمجید اکبری قزوینی

ویراستار: رفیع عطاری

مجموعه طرح: مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان زنجان

به سفارش سازمان بسیج دانش آموزی سپاه انصار المهدی استان زنجان

طرح جلد و امور هنری: مهدی امیراصلاح پور

حروفچینی: کوثر اکبری

ناشر: غواص - چاپ: سروش - نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد - قطع: رقعی، ۱۶۰ صفحه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان - شابک: ۴-۷-۹۵۲۵۴-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰



نقل و چاپ نوشته ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

دفتر نشر: زنجان - خیابان ۱۷ شهرپور - مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه انصار المهدی استان زنجان

تلفن: ۰۲۴-۳۳۵۳۵۰۶۰ - ۰۲۴-۳۳۰۶۲۳۰۷

شماره ی پیامک: ۶۶۰۰۰۲۴۲۲۸

رایان نامه: ghavvas.nashr@gmail.com

فهرست

۹.....	مقدمه
۱۵.....	دریچه‌ای گشود ربهشت در ۱۲ اردیبهشت
۱۹.....	کسب معروف
۲۱.....	عشق به شهدا
۲۳.....	تهجد و گریه‌های شبانگه‌ها
۲۵.....	انس و علاقه به مزار شهدا
۲۹.....	انس با قبر
۳۱.....	کمک و دست‌گیری از فقرا و یتیمان
۳۳.....	امر به معروف و نهی از منکر با لحاظ شرایط
۳۵.....	اخلاص
۳۹.....	عشق به بیابان و خلوت
۴۳.....	رضا، تجلی عینی شعر و شاعری
۴۷.....	سیمایی مصمم و جسمی نیرومند
۵۱.....	احترام به والدین
۵۳.....	پرهیز از بد زبانی
۵۵.....	در عرصه‌ی هنر
۵۷.....	رضا مربی آموزش نظامی
۵۹.....	ساده زیستی

۶۱.....	رزق حلال
۶۳.....	عشق به شهادت
۵۶.....	محبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
۶۹.....	لذت دائم الوضوء بودن
۷۱.....	انه نثار شهادت
۷۵.....	ترجمه طعام جسمی و روحی
۷۷.....	غسل شهادت
۷۹.....	دو برادر ندایی
۸۱.....	حرکت در مسیر کمال
۸۵.....	توجه به منازل آخره
۸۹.....	توجه به حق الناس
۹۳.....	با سلاح قلم حتی در شب شهادت
۹۷.....	مدال سرخ شهادت
۱۰۱.....	برهان الهی
۱۰۳.....	دستان بریده
۱۰۵.....	همدردی با مصیبت زدگان
۱۰۹.....	انس با قرآن حتی در آخرین لحظات زندگی
۱۱۱.....	انس با نماز شب
۱۱۳.....	روح رضا همراه با همسنگران
۱۱۷.....	زنده‌ی حاضر و ناظر
۱۲۱.....	رضایی قرار وصل مراد
۱۲۵.....	رضای ۱۴ ساله، برکسی استادی دانشجویان معارف
۱۲۹.....	رضا، بهانه‌ی دویستی و مثنوی دلتنگی
۱۳۵.....	فرازی از وصیت‌نامه دانش‌آموز شهید رضا سلیمانی ابهری
۱۳۹.....	مناجات‌نامه

مقدمه

هـ چ وقت در عقل کودکانی من نمی گنجید که روح رضا، هم کلاسی و همسنگر حبه و پایگاه و هم مسجدی، بسان طوطیان از قفس رسته بر سبزه و درخت باشد. من همچنان در بند سخت بوده و قصه‌ی پرواز او را بپردازم. رضا همان طوطی در قفس مانده بود که با اشارات آن ارواح از قفس رسته، راه پرواز را آموخت و ما همه پنهانی بر قفسیم و چه توفیقی بالاتر از این، که گاه گاهی قصه‌ی پرواز آن مرده‌مان را یادآور شویم تا با این طبیعت خاکی انس زیادی نگیریم و باور کنیم که ما هم از آن چمنیم.

این اواخر، کمتر توفیق داشتم که از بنواری در موسی‌الرضا علیه السلام به منظور و انجام صله‌ی ارحام و تجدید خاطره با تمام گذر زمان و هویت خویش، به شهرمان ابهر در استان زنجان بیایم و آخرین حضرم به فامصادف شد با حضور گروه خبرنگاران اعزامی از مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه استان زنجان، که این بار، این قافله عشق در منزل شهید رضا، سلیمانی خیمه زده بودند و باز بطور اتفاقی، دکتر هادی سلیمانی، برادر شهید، که به نوعی حق استادی برگردنم دارد با من تماس گرفت و توفیق حضور در محضر این خبرنگاران عشق حماسه و عرفان را پیدا نمودم. البته ما چقدر حساب و

کتاب‌های دقیق زندگی را به حساب اتفاق و تصادف می‌گذاریم. به دنبال این اتفاقات حساب شده، عصر یک روز جمعه در حرم علی ابن موسی الرضا علیه السلام با سید شمس الدین موسوی، از خادمان مجموعه‌ی یاد شده، قرار گذاشتیم تا مستندات مربوط به شهید رضا سلیمانی را در اختیارم قرار دهد. بعد از نماز عصر و عشا با اینکه گوشی همراه او در این سفر از کار افتاده بود، همدیگر را میان خیل زائران پیدا کردیم، در حالی که قبلاً همدیگر را ندیده بودیم. لحظه‌ای به خود آمدیم که اینجا حرم امام رضا است، میعادگاه ما نیز باب الرضا است و مجموعه هم به بوی بهشت، بد رضا سلیمانی است! چه جناس و اتفاقات خوبی! انتخاب شهید شاخص دانش آموزی تدبیر و بهانه‌ی خوبی است تا از میان یک دشت گل سرخ به بهشت راهبری آنها به تماشای یک گل سرخ بنشینیم و سرمست عطر او باشیم.

گفتم که بوی زلفت کمره‌ی امام کرد
گفت اگر بدانی هم اوت را سبب آید

اگر شاخص به معنای ممتاز، نمونه، الگو، سرمشق باشد «Indicator» همه‌ی شهدا شاخص هستند. به سان ستاره در دل تاریکی که گدازندگان به وسیله‌ی آنها راه را پیدا می‌کنند:

در این شب سیاهم کم‌گشته راه مقصود
از گوشه‌ای برون آیم ای گوکب هدایت

و امروز هم کوچه و خیابان‌های مان را به نام شهدا نام گذاری نمودیم تا گم نشویم و آنها چراغ هدایت مسیر ما باشند.

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: در جاده همیشه باید شاخص مد نظر باشد. اگر شاخص را گم کردید زود اشتباه می‌کنید. «۱۳۸۸/۱۲/۶»

ای! می‌توان با مدد از همه‌ی شهدای تاریخ، با سرانگشت اشاره و هدایت آنان، شاخصه را پیدا کرد و به سر منزل مقصود رسید.

گر انگشت سلیمانی نباشد

و تمامیت در نقش نمی‌ماند

- با وجود اینکه «مولانا» ها تا روزهای منتهی به شهادت رضا در جبهه، خاطرات بسیاری از او داشتیم اما سعی کردم از خاطرات دیگر هم رزمان و دوستان رضا، که شاید معرفت آنها بیشتر از من بوده، استفاده کنم.

- در این میان، خاطرات مادر بزرگوار شهید نه‌تنها انبوهی صبر و متانت اخلاق است و همچنین برادر شهید، جایگاه خاص خود را دارند.

- در نقل خاطرات، سعی وافر به عمل آمده که در خاطر، بیانگر شاخصه‌ای از ابعاد وجود این شهید باشد که به موجب آن، شهید شاخص دانش‌آموزی سال ۱۳۹۴-۱۳۹۵ انتخاب شده است.

- عنوان هر شاخص به تناسب موضوع به زیور صفات یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه و آیات و احادیث و بیانات رهبر معظم انقلاب امام خامنه‌ای (مدظله العالی) آراسته شده است.

- در لحظه به لحظه‌ی زندگی شهید شوق وصال موج می‌زند. از این روی، نام این مجموعه "بی‌قرار وصل" انتخاب شده است.

- از همه‌ی دوستانی که با ارسال خاطره این مجموعه را یاری نمودند، تشکر می‌کنم و از اینکه قالب کلام و نوشته‌ی آنها را با حفظ محتوا پردازش هفت نمودم عذرخواهم.

- اکثر دوستان و راویان این خاطرات از سر اخلاص راضی به ذکر نامشان نبودند. از این رو نام آنها در این مجموعه ذکر نشده، ولی در مجموعه‌ی حفظ آثار نامشمار محفوظ است.

- در خاتمه به نمایندگی از رایان و خانواده‌ی شهید از همه‌ی مسئولین استان زنجان، شهر غواصان دریا و سطشکنان خیبر که موجب معرفی این شهید به نمایندگی همه‌ی شهدای استان را فراهم آورده‌اند تشکر می‌کنم.

مشهد مقدس، الحاتیر: بدال‌مجید اکبری

بسم الرب الشهدا والصدیقین

بخت و هشتم شهریور ماه سال ۴۷، در فصل نوبرانه‌ی انگورهای عسگری، دنیای پدرت به خاطر علاقه‌ای که به امام رضا علیه السلام داشت، نام تو را رضا نهاد، او معلم بود و علاقه‌ی زیادی به مطالعه داشت و تو خیلی زود با کتاب رفیق شدی پدرت همیشه می‌گفت: اول مدرسه‌ی انسان خانه است و اول علم او مادر. وقتی قرآن می‌خواندم، کنارم می‌نشستی و قرآن خواندنم را با شام می‌کردی، دستهای کوچکت خیلی زود با ورق‌های قرآن خو گرفت و آیه‌های کتاب خدا بر لبهایت جاری شد هفت ساله که شدی نامت را در دبستان این سید نوشتیم درست خیلی خوب بود و مدام تشویق می‌شدی تعداد بیست و نه تا که زیاد شد دیگر نمی‌شمردی می‌گفتی دل دوستانم می‌سوزد.

انقلاب که پیروز شد یازده سال بیش تر نداشتی. در برنامه‌های دینی و دینی مدرسه‌تان شرکت می‌کردی تو در مدرسه امیرکبیر درس می‌خواندی در همه‌ی برنامه‌ها، از تئاتر گرفته تا سرود و مسابقات شرکت می‌کردی. علاقه‌ات به کتاب‌های مذهبی فراتر از تصور من بود. کتاب‌های شهید مطهری را بارها خوانده بودی. اوقات فراغت را در مسجد باب الحوائج

می‌گذراندی. حلقه‌های معرفتی و کلاس‌های عقیدتی تشکیل می‌دادی قبل از بلوغ نمازت را می‌خواندی و روزه می‌گرفتی سال اول دبیرستان بودی، دبیرستان شریعتی که گفתי می‌خواهم به جبهه بروم. حرفی نداشتیم. اصلاً کلماتی تو که حرف نداشت، رفتی و چند ماه بعد برگشتی ایمانت بیشتر شده بود. مردتر شده بودی فعالیت‌هایت را در مسجد و دبیرستان ادامه دادن چه هم می‌رفتی. درست را هم می‌خواندی، سال چهارم دبیرستان برای کنکور می‌خواندی توجزه بهترین دانش‌آموزان مدرسه بودی و همه‌ی دبیرانت باو داشتند. در بهترین دانشگاه‌ها پذیرفته خواهی شد؛ اما یک‌باره همه چیز را رها کردی، به جبهه رفتی عملیات در ادامه‌ی والفجر ۸ بود و تو در منطقه‌ی فاو به آبروی دبیرانت رسیدی وقتی خبر شهادت تو را به من دادند، در دل گفتم می‌دانستم رضا شهید خواهد شد، من پسر را می‌شناختم اما حالا وقتی دفتر مناجات‌هایم را ورق می‌زنم می‌بینم تو را نمی‌شناختم، تو بهای جان را جز بهشت نمی‌دانستی تو در سیزده سالگی از راه‌های رسیدن به خدا می‌گفتی تواز هم نشینی اولیاء الله: من می‌زدی از رسیدن به قرب خدا و... و چه پیغام خوبی برای من و خدایت داشتی. در وصیت‌نامه‌ات نوشته بودی: حجاب‌تان را حفظ کنید که باب چون تیری بران، ریشه‌ی فساد را می‌برد. نوشته بودی زینب وار زندگی کنیم خیالت جمع پسر حواسم به حرف‌هایت هست حواسم به انقلاب هست پدرت خانه‌مان را تبدیل به حسینیه کرده. حیف بود خانه‌ای که تو در آن قد کشیده‌ای برای غیر محبوب تو صرف شود...